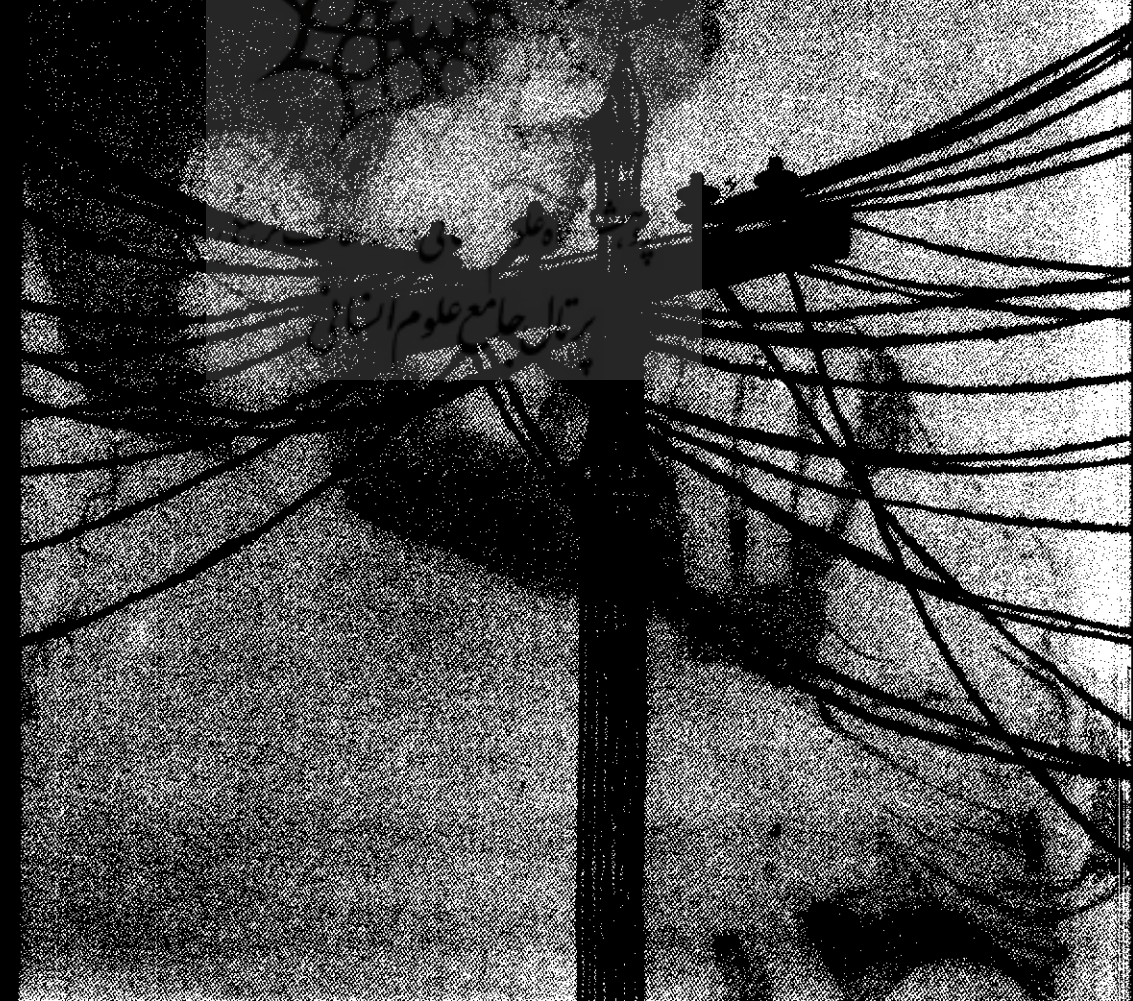


مصائب و آفات  
گزارش  
کتاب و مکتوب  
سید مهدی شجاعی  
کتاب

کتابخانه



■ آقای شجاعی تحلیل شما از داستان نویسی معاصر در ایران چیست؟

□ اول بفرمایید که یک کتاب را بنده در چند سطر باید خلاصه کنم؟ تحلیل صد سال داستان نویسی در ایران، دست کم یک کتاب چندصد صفحه ای می شود که بیان خلاصه آن در این مجال مختصر، عملی نیست. با این حال، سعی می کنم با توسل به مثل و استعاره و تشبیه، تا حدودی تلقی ام را از داستان نویسی معاصر بگویم. دو ماراتونی را فرض کنید که شرکت کنندگان آن افراد مختلفی هستند. عده ای دوندگان خوبی اند اما چشمهایشان بسته است (خودشان چشمهایشان را بسته اند)، عده ای پاهایشان بسته است و عده ای هم دستهایشان. برخلاف تلقی عمومی، دوییدن بدون دست هم کار مشکلی است. حداقلش این است که آدم اگر پایش به مانعی برخورد کند، با صورت به زمین می خورد و معلوم نیست دوباره بتواند بلند شود.

عده ای نوجوان هم هستند که هنوز استخوانهایشان محکم

نشده. می دوند، خوب هم می دوند اما افت و خیزشان زیاد است.

برخی هم پیر و از کار افتاده اند. زمانی شاید دوندگان خوبی بوده اند اما اکنون اگر بخواهند به همان سبک و سیاق بدوند، اسباب مضحکه می شوند. به همین جهت ترجیح می دهند کنار بایستند و درباره کیفیت دوییدن دیگران اظهار نظر کنند.

مشکل عده دیگری از این دوندگان که اتفاقاً قوه و بنیه شان هم بد نیست، این است که اصل ماراتون را خیلی جدی نگرفته اند، یا فکر می کنند که کارهای جدیتر و واجبتری در بین راه هست که باید انجام بدهند. گامهای محکم و بلند برمی دارند اما با توقفهای طولانی شان در بین راه، خود را عقب می اندازند. مشکل دیگر این ماراتون این است که اصلاً داور ندارد یا داور منصف مسلط ندارد. هر بخش از میدان عده ای از تماشاگران بسته به دوق و سلیقه خود، عده ای را تشویق می کنند ولی نظارت و بررسی و داوری دقیق و همه جانبه وجود ندارد.



البته حرف زیاد است ولی فکر می‌کنم که مطلب روشن شده باشد. پیدا کردن مصداق و مشبّه و وجه شبه هم به عهده خوانندگانی که این صحبتها را می‌خوانند.

■ گروهی از هنرمندان گاه به بهانه ارتباطات فرهنگی به رونویسی مستقیم و آشکار از داستانهای داستان نویسان و یا آثار هنری غرب می‌پردازند، در این باره چه نظری دارید. لطفاً درباره سابقه ارتباطات فرهنگی در ایران، تأثیرات مثبت و منفی آن در هنر و در داستان نویسی توضیح دهید؟

□ نفس آشنایی و ارتباط با هنر و ادبیات بیگانه، ضروری، حیاتی، تردیدناپذیر و حتی ناگزیر است اما متأسفانه پیشینه آن در مملکت ما شکل مطلوبی ندارد. شما به اولین اجراهای تئاتر در ایران نگاه کنید؛ مقصودم تئاتر به شکل رسمی و معنای معاصر آن است نه آنچه پیش از آن با عنوان تعزیه و سیاه بازی و روحوضی و سایه و مانند آن داشته ایم. عموم این تئاترها با فرهنگ ما بیگانه اند، با مردم ارتباط برقرار نمی‌کنند و مسأله مردم نیستند. علتش این است که مترجم یا کارگردانی که این

نمایشها را به زبان فارسی برگردانده و به صحنه برده، به این فکر نیفتاده یا آن قدر توانایی نداشته که از ساختمان درام برای طرح مسائل مردم و مسائل متناسب با فرهنگ مردم استفاده کند؛ «آش را با جاش» آورده و عرضه کرده. و شاید یکی از دلایل اینکه تئاتر هیچ وقت نتوانسته با عموم مردم در این مملکت ارتباط برقرار کند، همین سنگ بنایی است که از اول کج نهاده شده. و بعد این ماجرا تا حال ادامه پیدا کرده است. هم در تئاتر، هم در نقاشی و هم در ادبیات داستانی ما. جفری آرچر داستان نویس معاصر انگلیسی، داستانی دارد که با عنوان «دوستان خوب» ترجمه شده. من کارهای این نویسنده را به دلیل ضربه‌های پایانی اش خیلی می‌پسندم. در این قصه، راوی مؤنث داستان، ماجراها و مناسباتش را با مردی به اسم راجرز شرح می‌دهد و درباره معشوقه پیشین راجرز و ازدواج گذشته خودش و... توضیحاتی می‌دهد و درست چند سطر آخر داستان، خواننده درمی‌یابد که راوی مؤنث داستان یک گریه است و تازه علاقه مند می‌شود که دوباره قصه را با این نگاه بخواند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

● حسین حداد

# گفتگو با سید مهدی شجاعی، نویسنده

به تازگی در یکی از روزنامه‌ها دیدم که نویسنده تازه کاری هم سعی کرده بود با تقلید از این قصه، یک قصه ایرانی بنویسد! گذشته از اینکه قالب را به درستی دریافته بود و موضوع را از همان سطرهای اول داستان لو داده بود، اصلاً به این فکر نکرده بود که مناسبات مردم ما با حیواناتی مثل سگ و گربه اصولاً هیچ شباهتی به روابط مردم آن کشورها ندارد.

یک وقت آدم کار ترجمه می‌خواند، می‌داند که دارد در یک فضای غریبه تنفس می‌کند و با عناصر بیگانه آشنا می‌شود، ولی اگر قرار باشد فضا و عناصر و تفکر ترجمه‌ای را به اسم تألیف به خورد آدم بدهند، تحملش مشکل است.

شما شاید دقت کرده باشید که اخیراً یعنی در همین ده-دوازده سال گذشته، گرایش ادبیات غرب، به ویژه ادبیات کودک و نوجوان به سمت طرح فضاهای قطبی و موضوعاتی درباره اسکیموها زیاد شده. چند سال قبل وقتی دیدم یکی از نویسندگان خوب ما، یک قصه تألیفی در فضای قطبی نوشته و منتشر کرده، نزدیک بود مجدداً شاخ دریاورم. به این جهت می‌گویم مجدداً که این روزها مواد اولیه و مقدمات برای تهیه و تولید شاخ متأسفانه زیاد است! بهینه‌سازی هم دارد می‌شود! با خودم فکر می‌کردم که آیا واقعاً ما آن قدر بی‌مسئله‌ایم که ناگزیر

باید به دامن اسکیموها متوسل شویم یا مسأله اسکیموها چنان مبتلا به فرزندان ماست که از طرح آن نمی‌توان گذشت؟ به نظر من گذشته از اتلاف وقت و فکر و هنر و خلاقیت، این‌گونه رونویسیها از آثار خارجی ثمره‌ای جز گسسته‌تر شدن رابطه مردم با هنر و ادبیات ندارد.

■ این اواخر گروهی از داستان‌نویسها به ادبیات مدرن رو می‌کنند. به نظر شما آیا ادبیات مدرن با فرهنگ ما مطابقت دارد و می‌تواند با مخاطب ایرانی ارتباط برقرار کند؟

□ اصولاً سبکها تا حدود زیادی معلول شرایط اقلیمی و فرهنگی و تحولات اجتماعی و سیاسی هستند. شما اگر به پیدایش سبکهای هنری در کشورهای مختلف دقت کنید، می‌بینید که همراه با مناسبات دیگر فرهنگی و اجتماعی، مثل جزئی از یک کلیت، دچار تحول و تطور شده‌اند. شرایطی که آثار کلاسیک خلق می‌شود اصلاً قابل قیاس با اوضاع و شرایط و زمانه‌ای که دادائیستها ظهور می‌کنند، نیست. پیدایش رمانتیسم بر مبنای مقدماتی استوار است که تفاوتهای بنیادین با شرایط پیدایش رئالیسم دارد. اوضاع و احوال و شرایط و حتی روحیه فردی بنیانگذاران امپرسیونیسم را ببینید. این آدمها را اگر از شرایط زمانی و مکانی خودشان جدا کنید و در وضعیت دیگری قرار دهید، قطعاً چنین آثاری خلق نخواهند کرد. مشکل عده‌ای از هنرمندان ما این است که بدون حضور در این شرایط و طی این مقدمات، می‌خواهند از این سبک و سیاق پیروی کنند. البته باید توضیح بدهم که در معماری هنر، هر سنگی بر سنگهای پیشین بنیان نهاده می‌شود و آگاهی از کیفیت پیدایش سبکهای جدید و حتی استفاده از تجربیات هنرمندان خطه‌های دیگر، برای هنرمند، کاری ضروری و تعیین‌کننده است. منتها مهم این است که استفاده از تجربیات دیگران، شکل کپی برداری پیدا نکند، بلکه آن تجربیات در وجود هنرمند استحاله شود و مختصات و رنگ و بوی هنرمند و جامعه‌اش را به خود بگیرد. بخشی از این تجربیات به دلیل وجوه مشترک انسان در نقاط گوناگون جهان راحت‌تر قابل انتقال است ولی



ابعاد متفاوت، متضاد و قابل تأمل هم کم نیست. شرایط پیدایش ادبیات مدرن با شرایط کنونی جامعه ما کاملاً متفاوت است ولی با شرایطی که گفتم هنرمند می تواند با استفاده از این تجربیات در جهت تبیین مضامین و مفاهیم مورد نظر خود بهره ببرد. البته اعتقاد شخصی ام هم این است که دوره این سبک، زودتر از سبکهای پیشین سر خواهد آمد و جهان ادبیات خیلی روی این سبک معطل نخواهد شد.

■ اصل ماندگاری یک اثر هنری، به ویژه داستان در چیست؟  
□ درست مثل این است که پیرسید خورشید نورش را از کجا می آورد؟ خاصیت هنر این است که اگر با هر مضمون و مفهومی آمیخته شود، به آن رنگ جاودانگی می زند. اگر داستانی ماندگار نبود در داستان بودن آن تردید کرد. شعر هم همین طور است. همه هنرها اعم از کلامی و تصویری و تجسمی و نمایشی این گونه اند. به اشعار دوران جاهلیت دقت کنید. حداقل پانزده قرن از آن گذشته ولی هنوز طراوتش را از دست نداده. حتی امام علی - علیه السلام - که وجودش عین جاودانگی است و کلامش فوق کلام بشری و خود نماد ضدیت با جاهلیت است، به اشعار شعرای دوران جاهلیت تمثل می جوید.

اینکه اشعار کمیت و فرزدق و سیدحمیری و امثال آنها بعد از سیزده - چهارده قرن هنوز باقی مانده یا اشعار حافظ از قرن هشتم تا به حال حفظ شده ولی از بسیاری شعرای چهل - پنجاه سال پیش یک صفحه هم باقی نمانده به دلیل صحافی مطلوب آثار قدما نیست. به خاطر جوهر هنری آنهاست. هر کاری که از این جوهر بهره مند باشد ماندگار می شود و گرنه چیزی که زیاده دانی تاریخ زیاد دارد، بایگانی است. کار آدم میان آن همه اثر، گم می شود. پس هنر یا داستان فی نفسه جاودانگی بخش است. یکی - دو تا از قصه های اوهنری بعد از گذشت پانزده سال هنوز از ذهن من بیرون نمی رود. یقین دارم که این قصه ها را نسلهای بعد از ما نیز با ولع خواهند خوانند. «بلندیهای بادگیر» امیلی برونته یا همین رمان «پرندۀ خارزار» که از تولدش زمان زیادی نمی گذرد (ولی همین حالا می توان فهمید که این رمان جای خودش را در قفسه تاریخ ادبیات جهان باز کرده) با جوهر ماندگاری نوشته شده اند. داستان اگر داستان باشد می ماند.

■ جایگاه طنز در ادبیات امروز جهان و ایران کجاست؟

□ به جرأت می توان گفت که گذشته طنز ایران با هیچ کجای جهان قابل قیاس نیست. عبید برای همیشه در برج این بنا نشسته است و پس از او از سعدی بگیرد تا سیدجمال الدین اصفهانی و یغمای جلدی و این اواخر خاکشیر اصفهانی و خیلی از شاعران و نویسندگانی که نگاهی به طنز داشته اند و ... همین حالا کیومرث صابری.

طنز در مملکت ما پیشینه پر و پیمانی دارد. سیدجمال الدین اصفهانی از فحول علمای شیعه بوده است. شرح چند جلدی «غررالحکم» یکی از آثار برجسته اوست. کتاب «عقاید النساء و

مرات البهلاء»ی ایشان در وادی طنز کار کم نظیری است. امثال این آثار را شما با آثاری که مثلاً از برناردشو به دست ما رسیده است، مقایسه کنید ... اصلاً قابل قیاس نیست. اما علت اینکه خیلی از این آثار از جمله «کلیات عبید» یا «هزلیات» سعدی و ... توسط عقلای جامعه از میان دست وبال مردم جمع شده، وجوه خلاف ادب آن است که به اعتقاد من بیشتر جنبه عرفی دارد. همان طور که در «مثنوی» مولانا هم مواردی می بینید که خلاف ادب امروز است ولی پیداست که در آن زمان و مکان قیبح به شمار نمی آمده.

در طنز معاصر ما یک ضعف عمده وجود دارد و آن گرایش بیش از حد به سمت روزمرگی است. این خطر، عزیزی مثل صابری خودمان را هم تهدید می کند؛ حرفهایی شیرین، خواندنی و مؤثر اما دارای تاریخ مصرف مشخص. البته توجه به مسائل روز و اقتضانات زورنالیزم هم جای خود دارد اما نوعی از این دست حیف است که تماماً خرج نان شب شود - مقصودم نان شب مردم است -.

■ بینشی شفاف و به تعبیر شخصی عارفانه از هستی دارید، سؤال این است آیا می توانیم فرم داستان را از داستانهای منظوم عارفانه اقتباس کنیم؟ چرا و چگونه؟

□ به اعتقاد من ادبیات کلاسیک و ادبیات مذهبی و عرفانی ما قابل تفکیک نیست. به عبارتی ستونهای استوار ادبیات کلاسیک ما آثار مذهبی و عرفانی است. من گاهی فکر می کردم که اگر یک استاد ادبیات بی دین هم بخواهد تاریخ ادبیات فارسی درس بدهد چاره ای ندارد جز اینکه در شعر از حافظ، سعدی، مولوی، بیدل، کلیم، صائب، ناصر خسرو، عراقی و مانند آنها سخن بگوید و در نثر از «کشف الاسرار»، «تفسیر سوراآبادی»، «تذکره الاولیاء»، «فیه مافیة»، «تمهیدات»، «تفسیر طبری»، «چهار مقاله»، «تاریخ بیهقی» و ... چگونه می توان مذهب یا عرفان مذهبی را از اینها جدا کرد یا اینها را آثار غیر ادبی دانست؟ شاهکارهای ادبیات فارسی اینها هستند. من معتقدم نه فقط در حیطه مضامین بلکه در وادی قالبها نیز نقاط بکر و کشف نشده و دست نخورده در ادبیات عرفانی ما اعم از شعر و نثر فراوان است. کتاب «حسن و دل» (از آثار یکی از عرفای قرن چهارم) یکی از هزاران نقطه نامکشوف در این باب بود که چند سال پیش توسط «انتشارات طهوری» منتشر شد و این گونه آثار زیادند اما در کتابخانه های خطی دارند خاک می خورند.

چندی پیش با نسخه های چاپ سنگی نثر بیدل مواجه شدم؛ دیدم در وادی ادبیات غوغایی است که نظیر ندارد. چند تن از دوستان مشغول تصحیح و مقابله اند تا ان شاء الله به زودی منتشر شود. جای حسرت و تأسف دارد وقتی می بینیم که بورخس در «هزارتوها» یا «ویرانه های مدور» و یا هرمان هسه در «سیزارتا» و کارهای دیگر از فرم و قالب داستانهای عرفانی ما بهره برده اند ولی ما هنوز به شناخت و تحلیل جامعی در باب این قالبها دست نیافته ایم. کار نشده بسیار است. خداوند توفیق و همت عنایت کند. □